

زبان مشترک؛ خط قرمز یک ملت (از یک گفتگوی ساده با هیئت چینی تا مسئله وحدت ملی در ایران)

حدود یک هفته پیش هیئتی پنج‌نفره از شانگهای برای مذاکرات کاری به برلین آمده بود و یکی از جلساتشان نیز با شرکت ما برگزار شد. از آنجا که گفتگو درباره جزئیات همکاری بود، از دوستی چینی که سالهاست با او کار می‌کنم خواستم در جلسه همراه من باشد. هیئت نیز مترجم چینی مقیم دوسلدورف داشت که به آلمانی مسلط بود. در پایان جلسه دیدم مترجم و دوست چینی من با صمیمیت مشغول گفتگو هستند. از روی کنجکاوی پرسیدم آیا از یک شهر یا منطقه‌اند که اینقدر راحت با هم حرف می‌زنند؟ پاسخشان برای من جالب بود: گفتند در چین زبان رسمی، زبان مشترک همه است و برای بسیاری از مردم نوعی **خط قرمز ملی** محسوب می‌شود؛ چیزی فراتر از گویش، منطقه و قومیت، نوعی چسب برای ارتباط میان مردمی بسیار متفاوت. همان لحظه به ایران فکر کردم.

چین کشوری است با تنوع قومی و زبانی بسیار گسترده، اما در کنار این تفاوتها یک زبان معیار سراسری دارد که ارتباط میان مناطق، آموزش، اداره و فضای عمومی را ممکن می‌کند. در عین حال، در سطح حقوقی، زبان‌های اقلیتها نیز به رسمیت شناخته شده‌اند. این نکته مهم است، زیرا نشان می‌دهد وحدت زبانی الزاماً به معنای نابودی تنوع زبانی نیست؛ مسئله اصلی این است که یک جامعه بتواند میان **زبان مشترک و زبان مادری** تمایز بگذارد و این دو را دشمن یکدیگر نبیند.

به گمان من، مشکل ایران دقیقاً از جایی آغاز می‌شود که این تمایز مخدوش می‌شود. یک طرف هر سخن از زبان‌های محلی را تهدیدی برای وحدت ملی می‌بیند و طرف دیگر وجود یک زبان رسمی مشترک را نوعی سرکوب تلقی می‌کند. نتیجه این است که مسئله‌ای که می‌تواند با عقل، قانون و سیاست فرهنگی حل شود، به میدان رقابت هویتی و فرقه‌ای تبدیل می‌شود و بخشی از انرژی ملی را می‌بلعد.

حال آنکه مسئله در اصل بسیار ساده است: یک کشور برای اینکه کشور بماند، به یک فضای مشترک نیاز دارد؛ فضای مشترک حقوقی، آموزشی، اداری و زبانی. زبان رسمی فقط ابزار سخن گفتن نیست؛ یکی از زیرساختهای نامرئی دولت و ملت است. همانگونه که کشور بدون قانون مشترک یا نظام اداری مشترک نمی‌تواند دوام بیاورد، بدون زبان مشترک نیز ارتباط ملی دشوار می‌شود. اما اینجا باید یک خط قرمز روشن وجود داشته باشد. «خط قرمز در کنار ایجاد امکان و فضا برای رشد زبان مادری و تلاش برای جلوگیری از فروپاشی زبان ملی و مشترک.». این دو را نباید با هم اشتباه گرفت.

یک ترک، کرد، بلوچ، عرب، لر یا هر شهروند دیگری می‌تواند و باید زبان مادری خود را دوست داشته باشد، حفظ کند، آموزش دهد و به نسل بعد منتقل کند؛ اما در کنار آن، وجود یک زبان مشترک ملی نیز ضروری است تا همه بتوانند در یک فضای سیاسی واحد با یکدیگر حرف بزنند. این نه تحقیر زبان محلی است و نه امتیاز دادن به یک قوم؛ این منطق عملی زندگی در یک دولت مشترک است.

مسئله از جایی خطرناک می‌شود که زبان از وسیله ارتباط به ابزار مرزبندی سیاسی تبدیل شود. وقتی تفاوت زبانی به هویت سیاسی بسته و هویت سیاسی به ادعای جدایی یا برتری پیوند می‌خورد، دیگر با زبان روبرو نیستیم؛ با پروژه قدرت روبرو هستیم. آنجا است که یک موضوع فرهنگی به مسئله‌ای

امنیتی و ملی تبدیل می‌شود. به همین دلیل، زبان مشترک فقط «زبان غالب» نیست؛ اگر درست فهمیده شود، زبان همزیستی است.

مشکل زمانی آغاز می‌شود که مردم آن را صرفاً زبان حکومت یا زبان یک قوم خاص ببینند. زبان ملی زمانی موفق است که همه احساس کنند متعلق به آنهاست، نه تحمیل‌شده بر آنها. اگر زبان مشترک به ابزار تحقیر یا حذف تبدیل شود، مشروعیت فرهنگی خود را از دست می‌دهد؛ اما اگر در کنار احترام واقعی به زبانهای محلی قرار گیرد، می‌تواند به یکی از قوی‌ترین ابزارهای انسجام ملی تبدیل شود.

این همان تعادلی است که ایران به آن نیاز دارد: نه یکسان‌سازی اجباری، نه تجزیه فرهنگی. نه حذف تفاوتها، نه تبدیل تفاوتها به دیوار. کشور قوی کشوری نیست که همه در آن یکسان باشند؛ کشوری است که مردم متفاوت، چیزی مشترک نیز داشته باشند که آنها را به یکدیگر متصل کند. زبان یکی از مهمترین این مشترکات است. و شاید در ایران امروز، یکی از مشکلات این باشد که بیش از حد درباره «حق من» و کمتر درباره «چیز مشترک ما» حرف زده‌ایم. این عدم تعادل بتدریج حس تعلق مشترک را فرسوده می‌کند. ملت فقط مجموعه‌ای از افراد و اقوام نیست؛ شبکه‌ای از مشترکات است. تاریخ مشترک.

جغرافیای مشترک. قانون مشترک. سرنوشت مشترک. و زبان مشترک. هرچه این مشترکات ضعیفتر شوند، سیاست هویتی قویتر می‌شود و هرچه سیاست هویتی قویتر شود، امکان تبدیل تفاوت به شکاف بیشتر می‌شود. برای همین است که من از آن گفتگوی کوتاه با هیئت چینی یک نکته مهم گرفتم: آنها زبان مشترک را نوعی مانع نمی‌دیدند؛ نوعی خط قرمز پیونددهنده می‌دیدند. چیزی که تفاوتها را حذف نمی‌کند، اما اجازه نمی‌دهد تفاوتها کشور را از درون پاره کنند. ایران نیز به چنین درکی نیاز دارد. فارسی می‌تواند زبان مشترک ملی باشد، بی‌آنکه کردی، ترکی، عربی، بلوچی، لری یا دیگر زبانها تحقیر شوند. برعکس، احترام به زبانهای محلی زمانی پایدارتر است که در چارچوب یک هویت ملی مطمئن تعریف شود، نه در تقابل با آن.

اگر این تعادل از بین برود، هر طرف دیگری را تهدید می‌بیند؛ دولت از زبان محلی می‌ترسد و گروه محلی از زبان ملی. و همین ترس، جامعه را فرسوده می‌کند. شاید بلوغ ملی دقیقاً در همین باشد: بتوانیم بگوییم زبان مادری‌ام بخشی از هویت من است، اما زبان مشترک نیز بخشی از تعلق من به کشوری است که قرار است خانه همه ما باشد. این نه تناقض است، نه عقب‌نشینی. این تعریف مدرن ملت است.

و شاید لازم باشد این را روشنتر از همیشه بگوییم: زبانهای محلی ثروت‌اند، اما زبان مشترک ستون است. ثروت را باید حفظ کرد، اما ستون را نمی‌توان شکست. خط قرمز واقعی همینجاست.